



اول / نما خارجی / شب

دوربین با سرعت، طول یک کوچه قدیمی را طی می‌کند هراس و ترس از حرکت دوربین پیداست. انتهای کوچه پیدا نیست. هرچه دوربین جلوتر می‌رود هراس بیش‌تر می‌شود روی دیوارهای کوچه شعار نوشته شده است در انتهای تصویر جوانی دیده می‌شود که در حال دیوارنویسی است تا احساس می‌کند دوربین به او نزدیک می‌شود می‌گریزد. دوربین به دیوار نوشته آن جوان نزدیک می‌شود جمله‌ای ناتمام می‌بیند:

روای اگر خمینی حکم جهادم دهد...
و تصویر روی این جمله تاریک می‌شود.

دوم / نما خارجی / شب

دوربین در خیابانی است که هیچ پرنده‌ای پر نمی‌زند همه مغازه‌ها بسته‌اند تصویر سرگردان است، گاهی این طرف خیابان را نگاه می‌کند گاهی آن طرف خیابان را. ناگهان نورافکنی از دور روشن می‌شود کمی خیره‌تر که نگاه می‌کند تانک عظیم‌الجثه‌ای را می‌بینی که دارد می‌آید، چون ازدهایی بی‌سر. دوربین خودش را در گوشه‌ای پنهان می‌کند تانک زوزه‌کشان می‌آید و عبور می‌کند. ترس سراسر تصویر را فراگرفته از دور دست‌ها صدای الله اکبر می‌آید و صدای الله اکبر با صدای تیراندازی ترکیب می‌شود.

سوم / نما خارجی / شب

دوربین پشت بام خانه‌ها را نشان می‌دهد. با هر صدای الله اکبر به سمت صدا برمی‌گردد. ماه در آسمان است و می‌درخشد. پیرزنی چادر رنگی به سر شعار می‌دهد، جوانی با شور و صدای بلند فریاد الله اکبر سر می‌دهد و مادری با فرزندش که در آغوش گرفته و چادر به دندان گرفته شعار می‌دهد. گروهی آن طرف فریاد می‌زنند مرگ بر شاه و آسمان که ستاره‌ای در آن دیده نمی‌شود دوربین از بالای پشت بام به کوچه نگاه می‌کند. سربازهای وحشت‌زده‌اند و به دنبال صداها می‌گردند و بعضی وقت‌ها هم تیرهوایی شلیک می‌کنند و باز دوربین به آسمان برمی‌گردد و به ماه خیره می‌ماند.

حامد حجتی

یک فیلم نامه کوتاه مکتوب

داخل ارجو ترسید



چهارم / نما خارجی / صبح هنگام دمیدن خورشید

دوربین پشت سر تعدادی از مردم ایستاده است که در حال تماشا کردن طلوع خورشیدند، خورشید طلوع می‌کند و در فضای آسمان آبی پله‌های هواپیما دیده می‌شود که امام خمینی از آن پایین می‌آیند مردمی که ایستاده‌اند خوشحال‌اند. همدیگر را در آغوش می‌گیرند گویی از آمدن خورشید و دمیدن امام خرسندند.

پنجم / نما خارجی / روز

مردم شادی می‌کنند و تصاویر امام خمینی که به مردم لیخنند می‌زند در هم می‌آمیزد تصاویر جبهه و حضور رزمندگان در جبهه با تصاویر مختلفی از صورت حضرت امام همراه می‌شود و حکایت از عبور زمان می‌کند زمانی که در پرتو جهات این روح خدایی انقلاب به ثمر رسیده است. تصاویر شهیدانی چون باهنر، رجایی، بهشتی و... می‌آید و باز هم جبهه و جنگ و لحظات ناب عملیات با چهره‌ای روح خدایی می‌آمیزد.

ششم / نما داخلی / عصر

دوربین از یک رادیو آغاز می‌کند که در تاقچه یک خانه در حال دادن خبری است که اهالی خانه را می‌خکوب می‌کند همه افراد خانه توجهشان به رادیو جلب می‌شود غم در چهره تمام افراد خانه می‌نشیند. مادر بزرگ جانمازش را پهن می‌کند پدر وضو می‌گیرد. مادر نماز می‌خواند و برادر مفاتیح را فرا روی خود گشوده و در حال خواندن دعاست. اشک در تمام چشم‌هایی که در این خانه زندگی می‌کنند دیده می‌شود.

هفتم / نما خارجی / غروب

خورشید در حال غروب کردن است و همان مردمی که طلوع خورشید را به نظاره نشسته بودند این بار رو به غروبی دیگر ایستاده‌اند. شانه‌هایشان خسته است در سرخی غروب تصویر چهره امام دیده می‌شود که از دنیا رفته است. آنهایی که ایستاده‌اند و نگاه می‌کنند بی‌تاب می‌شوند گریه می‌کنند. سر بر شانه همدیگر می‌گذارند اما ناگهان شهابی آسمانی، آسمان را روشن می‌کند شهابی که توجه تمام این داغداران به خود جلب می‌کند و در میان این نور زیبا که از شرق تا غرب عبور می‌کند تصاویر آیه‌الله العظمی خامنه‌ای ظهور می‌کند، داغداران به هم نگاه می‌کنند بارقه امید در چشم‌هایشان برق می‌زند روی تصویر حک می‌شود

شب است و دیده من داغدار خورشید است
اگر چه جای تو را مامتاب پر کرده است